

گفتم با رسول الله بشارت باد که دعای در حق با دین کردی مستجاب  
شد پس گفتم یا رسول الله و عاکن که خدای تعالی او را در روز اول بندگان  
خود دوست گرداند و ایشان را نیز در روز اول دوست گرداند رسول صلی الله  
علیه و سلم دعا کرد پنج مرتبه منی نام مرا نشود مگر آتش دوست دارد مرا  
**و از آنجمله آنست** که تا بنفتم خود بر رسول صلی الله علیه و سلم خواندم فرمود  
لا یغضب الله فاک صد و بیست سال بریت که یک دندان و بیفتاد  
**و از آنجمله آنست** که رسول صلی الله علیه و سلم دست مبارک بر شرمه من  
زید فرود آورد و گفتم بارک الله فیک یا قیس وی صد سال بریت بود  
سفید شده بود و هر صوی که دست مبارک رسول صلی الله علیه و سلم بر آنجا  
گذشته بود همچنان سیاه بود و اثر شیب بان نرسیده بود **و از آنجمله**  
**آنست** که جابر رضی الله عنه گفته است که در یکی از غزوات با رسول صلی الله  
علیه و سلم بیرون آمد در سائیه در حق فرود آمد و در ناکاه رسول صلی الله  
علیه و سلم آنجا رسید گفتم یا رسول الله درین سایه فرود آی فرود آمد  
در بار خود چپار و شتم بیرون آوردم فرمود که این از کجا بوده است گفتم که  
از مدینه برداشته بودم و مرا صابی بود که شتر مرا چپانید شتر را پیش کرده  
بود و میرفت و در بروی دو جانگهنه بود رسول صلی الله علیه و سلم پرسید  
وی به ازین جامه نذار گفتم دارد یا رسول الله وی دو جانگهنه دیگر دارد که  
من و برادر پرشانیه ام در جامه دادن نمانده است فرمود که ویرا کنوان  
و برنمای تا آنها را ببینند و بر خوانند و جامه را بر بید و میرفت رسول

صحیح علیه

صلی الله علیه و سلم گفتم و بر چه حال بود ضرب الله عنقه این از ان بهتر نیست  
آن مرد بشنید گفتم یا رسول الله فی سبیل الله رسول صلی الله علیه و سلم فرمود  
فی سبیل الله آن مرد در سفر و گشته شد **و از آنجمله آنست** که در یکی از  
غزوات ناقه رسول صلی الله علیه و سلم غایب شد دعا کرد که خدای تعالی آن  
ناقه را بوی بازرگرداند که دای آن ناقه را می راند وی آورد تا پیش  
رسول صلی الله علیه و سلم **و از آنجمله آنست** که خطله بن جذیم دست  
مبارک رسول صلی الله علیه و سلم بر سر خود نهاد بود و رسول صلی الله  
علیه و سلم و بر دعا کرده بود که مبارک الله فیک راوی که یک بار گاه مردی را  
زوی ورم کردی یا کوسفند را پستان ورم کردی خطله رضی الله عنه  
نفس بردت خود دیدی پس دست خود را بر سر خود نهادی پس گفتی  
باسم الله علی اثره یذیر رسول الله صلی الله علیه و سلم پس آن را بر آن ورم  
مالیدی آن ورم بر رفتی **و از آنجمله آنست** که حبیب بن خویک کجایت  
کرده است که پدرم را پیش رسول صلی الله علیه و سلم برد و هر دو چشمم  
من سفید بود و هیچ چیزی دید رسول صلی الله علیه و سلم پرسید که چشم ترا  
چه شده است گفتم که روزی خسته خود را می راندم پای من بر سفید تاریک شد  
چشم من سفید شد رسول صلی الله علیه و سلم نفس مبارک بر دو چشمم بردید  
چشم من بنیاشد راوی که یک من چشمم و برادیدم که پشت را سال شده بود  
و گشته در سوزن کی کشید و چشمهای وی سفید بود **و از آنجمله آنست**  
که شخصی بدست چپ چیزی می خورد رسول صلی الله علیه و سلم ویرا گفتم

Copyright © King Saud University